

تو نیکو روش باش تا بدسگال

به نقص تو گفتن نیابد مجال

بدسگال: بداندیش، دشمن

زی تیر نگه کرد و پر خویش بر او دید

گفتاز که نالیم که از ماست که بر ماست

زی: بهسوی

سعادت و شقاوت را خودمان برای خودمان رقم می‌زنیم.

اگر پرنیان است خود رشته‌ای

و گربار خار است خود کشته‌ای

پرنیان: حریر

آتش به دو دست خویش در خرمن خویش

من خود زده‌ام چه نالم از دشمن خویش

از هیچ آفریده ندارم شکایتی

بر من هر آن چه می‌رسد از خویش می‌رسد

بدبختی‌ات از نیستی و درماندگی توست

مسکین چه نشینی که ز تقدیر و قضا نیست

چو تو خود کنی اختر خویش را بد

مدار از فلک چشم نیک‌اختری را

در گذشته بسیاری از مردم ستارگان را در سرنوشت خود مؤثر می‌دانستند.
ناصر خسرو با ردّ این نظریه می‌گوید وقتی تو خودت بخت خویش را خراب
می‌کنی، نباید از آسمان توقع بخت نیکو داشته باشی
ناصر خسرو شاعری عقل‌گراست که سرنوشت انسان را در گروه اعمال او می‌بیند و
به بخت و ستاره و ... معتقد نیست.

چرا ز غیر شکایت کنم که هم‌چو حباب

همیشه خانه‌خراب هوای خویشتم

چون هرچه می‌رسد به تو از کرده‌ی توست

جرم فلک کدام و گناه ستاره چیست؟

۱- بیت زیر با همهی ابیات به جز بیت گزینهی تناسب مفهومی دارد.

«زی تیر نگه کرد و پر خویش بر او دید گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست»

(۱) بر من از بیداد گردون صبح شادی شام غم شد چون کنم؟ گر صبح و شام از گردش گردون ننالیم

(۲) دایم ز خوی خود کشد آزار بدگهر خون است شیر، کودک پستان گزیده را

(۳) نیایدم گله ز خوی این و آن کردن در آتش از دل خویشم، چه می توان کردن؟

(۴) اگر ز دست بلا بر فلک رود بدخوی ز دست خوی بد خویش در بلا باشد

بیت روی سؤال و گزینه‌های (۲)، (۳) و (۴) بیانگر یک مفهوم مشترک هستند (از ماست که

بر ماست) اما در گزینهی (۱) شکایت از روزگار مطرح است.